هوالعلیم

عرفان حق و باطل و تفاوت های آنها (1)

هدف در مکتب عرفان

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قِيامِ يَوْمِ الدّينِ
وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قالَ اللَّهُ الْحَكيمُ فى كِتابِهِ الْكَريم:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾[1]

«بگو – ای پیغمبر – که اینست و غیر از این نیست که من بشری می‌باشم همانند شما که به من وحی کرده می‌شود که: فقط معبود شما معبود واحد است! پس هر کس امید دیدار و لقای پروردگارش را داشته باشد، باید حتماً کار نیکو انجام دهد و هیچ کس را با پروردگارش انباز و همتا قرار ندهد.»[2]

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در در جواب سؤال ذعلب یمانی که گفت: «ای امیرالمؤمنین! آیا تا به حال خدایت را دیده‌ای؟» فرمود:

«لا تُدرِكُهُ العُيونُ بمُشاهَدة العِيان، ولكن تُدركهُ القلوبُ بحقائق الإيمان. قريبٌ مِن الأشياءِ غيرُ مُلابِسٍ، بعيدٌ منها غيرُ مُباينٍ، مُتكَلِّم لا برَوِيّةٍ، مُريدٌ لابهمّةٍ، صانعٌ لا بجارحةٍ، لَطيفٌ لا يوصَفُ بالخَفاء، كبيرٌ لا يوصف بالجَفاءِ، بَصيرٌ لا يوصفُ بالحاسّةِ، رحيمٌ لا يوصف بالرِّقّةِ. تَعنو الوُجوهُ لِعَظَمتِه و تَجلُ القلوبُ مِن مَخافتِه»[3]؛ حضرت حقّ متعال ذاتی است که دیدگان با دید ظاهری خود آن را نمی‌نگرند، ولیکن چشم باطن و رؤیت قلوب قادر است به‌واسطهٔ حقیقت ایمان او را بنگرد. او ذاتی است که با همهٔ اشیاء قریب است امّا نه قرب مکانی، و از همه اشیاء دور است امّا نه بعد و دوری جدایی، سخن می‌گوید امّا نه به طریق متعارف بشری، اراده می‌کند نه از روی شوق و میل و اهتمام به وصول به مقصد، می‌آفریند نه با اعضاء و جوارح مادّی، لطیف است امّا نه آن لطفی که از دیدگان مخفی باشد، بزرگ است ولی در عظمت به حدودِ غیر تجاوز و تعدّی نمی‌کند، بیناست امّا نه با حواسّ ظاهری، رحمت و عطوفت دارد ولی نه از روی رقّت قلب و غلبه احساس و دلسوزی. تمامی چهره‌ها در قبال عظمت او به خاک می‌افتد، و همه دل‌ها از ترس و خوف او به وحشت و اضطراب در

---

[1] .سورهٔ کهف (۱۸)، آیهٔ ۱۱۰.

[2] الله شناسی، ج ۱، ص ۲۳۷.

[3] .نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۱۶.

می‌آید.[1]

عرفان نیازِ فطری بشر

حسّ دین دوستی و گرایش به عوالم غیب و کشف اسرار ماوراء طبیعت جزءِ غرائز افراد بشر است؛[2] و می‌توان این غریزه را ناشی از جاذبهٔ حضرت ربّ وَدود دانست که عالم امکان، بالأخصّ انسان اشرف را به مقام اطلاق و نامتناهی خود می‌کشد. انسان در کمون ذات و سرشت خود حرکت به‌سوی این کعبهٔ مقصود و قبلهٔ معبود را می‌یابد و به نیروی غریزی و فطری الهی بار سفر می‌بندد و با تمام شراشر وجود بدین صوب رهسپار می‌شود.[3]

خدای متعال با ودیعهٔ صفات و غرائز ارزشمند و معنوی در فطرت انسان، راه او را به‌سوی حقیقت و

---

[1] .اسرار ملکوت، ج۲، ص ۱۶۹.

[2] . تعالیم اسلام ص ۶۵ و ۵۵:

چنان که در عصر حاضر، اکثریت مردم روی زمین دین‌دارند و به خدایی که جهان را آفریده معتقدند و آن را پرستش می‌کنند. بشر دیروزی نیز حال بشر امروزی را داشته است و تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد، اکثریت افراد بشر دین‌دار بوده و خدایی برای جهان آفرینش اثبات می‌کرده‌اند. اگر چه در میان جامعه‌های خداشناس و متدین، اختلاف نظر نیز وجود داشته است و هر قومی مبدأ آفرینش را با اوصاف مخصوص توصیف می‌نموده‌اند، ولی در اصل مطلب اتفاق کلمه داشته‌اند و غیر از اسلام سایر ادیان هم مانند نصرانیت و یهودیت و مجوسیت و بودایی‌ها، در این باره هم عقیده و همداستان‌اند و کسانی که منکر وجود صانع می‌باشند، دلیلی بر نفی ندارند و هرگز نخواهند داشت بلکه در حقیقت می‌گویند دلیل بر وجود صانع نداریم و نمی‌گویند دلیل بر عدمش داریم.

مرد مادی می‌گوید: «نمی‌دانم!» نمی‌گوید «نیست!» و به عبارت دیگر، یک نفر مادی «مردد» است نه «منکر»

خدای متعال در کلام خود به این معنا اشاره نموده و می‌فرماید: ﴿وَ قالُوا ما هِیَ إِلاّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّ یَظُنُّونَ﴾؛ گویند زندگی ما همین زندگی محسوس جهان است که یکی می‌میرد و دیگری زنده می‌شود و با مرور زمان از میان می‌رویم (دیگر پس پرده خبری نیست) این افراد به این گفته خود یقین ندارند.

حتی در باستانی‌ترین آثار که از بشر نخستین کشف شده، نشانه‌هایی از وجود دین و خداشناسی یافت می‌شود و علائمی در دست است که آنان به ماورای طبیعت اعتقاد و ایمان داشته‌اند.

و حتی در قاره‌های تازه، مانند آمریکا و استرالیا و جزائر دوردست قارهٔ قدیم که در قرن‌های اخیر کشف شده‌اند، اهالی بومی خداشناس بوده و با اختلاف سلیقه‌ها مبدئی برای جهان آفرینش اثبات می‌کرده‌اند، با این که تاریخ ارتباط آنان با دنیای قدیم هرگز به دست نیامده است.

تأمل در این مطلب که اعتقاد به خدا همیشه در میان بشر بوده روشن می‌کند که خداشناسی فطری انسان است و بشر با فطرت خدادادی خود، خدایی برای آفرینش جهان اثبات می‌کند. قرآن کریم به این خاصیت فطری انسان اشاره کرده می‌فرماید: ﴿وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللّهُ﴾؛اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است؟ البته خواهند گفت: خدا.

[3] .لب اللباب، ص ۹.

متابعت از حق و پیروی از منطق عقل در هر حادثه و موقعیّتی گشوده است، و جستجوی معرفت و حسّ یافتن کمال و وصول به عالم قدس و سکونت و اطمینان را در جَبِلّت[1] و سرشت او قرار داده است؛ و هیچ عاملی را یارای آن نیست که بتواند با وسوسه و وسائل مختلف او را از پیروی عقل و فطرت باز دارد و این مسیر معرفت و تکامل را بر او مسدود نماید و او را از فیوضات و الطاف الهی محروم نماید. و اگر به‌واسطهٔ القای شبهات، چند صباحی دچار وسوسهٔ نفس و انحراف در سیر گردیده باشد، روزی خواهد رسید که با نوای ملکوتی وجدان و فطرت از خواب غفلت بیدار شود و پرده از چهرهٔ وسوسه‌انگیزان بردارد، و راه به‌سوی حقیقت و عرفان الهی را با چشم باز و همّتی عالی و ثباتی متین بپیماید.[2]

هدف در مکتب عرفان

در راه عرفان مقصد فقط لقای خدا و فناء در ذات خدا و عرفان خدا است.[3]

مرحوم آیت الله حاج سیّد احمد کربلائی قدّس سره می‌فرمایند:

«پوشیده نباد بر طالب حق جلّ وعلا که علاوه بر اینکه سائر اشیاء و موجودات غیر از حضرت حق جلّ و علا در معرض فنا و زوال است و لهذا شایسته مطلوبیت نیست . ممکن بما هو ممکن را هیچ موجودی نافع و مفید نیست جز حضرت حقّ جلّ و علا چه هر آنچه فرض کنی غیر او، چون ممکن است، محتاج است من جمیع الجهات به حضرت او جلّ و علا .... و لهذا هیچ موجودی غیر از او نه در زمین و نه در آسمان و نه در دنیا و نه در آخرت شایستگی مطلوبیّت را برای شخص عاقل و دانا ندارد جز حضرت او جلّ و علا ... لهذا شایسته برای عاقل چنانست که صرفِ نظر و همّت طلب از جمیع اشیاء غیر از او نموده و به مقتضای «قل الله ثمّ ذرهم» همّت طلب را منحصر در او نموده و او را بذاته و بنفسه [مخاطب] قرار داده، بگوید:

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنّا *** حلوا به کسی ده که محبت نچشیده»[4]

گرایشات مختلف در مقابل مکتب عرفان

در مکتب عرفان که شناخت حقیقی ذات حق است، از سایر کرامات و امور خارق عادت و جاذب خبری نیست و فقط بر انکشاف اسرار حقیقت وجود با متابعت از شریعت اسلام و پیروی از سنّت و ممشای اهل‌بیت پیامبر متمرکز است؛ درحالی‌که مکتب‌های دیگر به امور غیر عادی، اعمّ از إخبار از غیب و اطلاع بر نفوس و

---

[1] .فرهنگ فارسی عمید؛ سرشت، اصل، فطرت؛ سیرت.(مترجم).

[2] .حریم قدس، ص ۴۱.

[3] .آیین رستگاری، ص ۵۵.

[4] .تذکرة المتقین،انتشارات نهاوندی، قم، ۱۳۷۵، ص ۱۷۹، ۱۸۰

کشف اسرار عالم ماده و خواصّ مادی اشیاء و به‌دست آوردن مال و حُطام دنیوی و تحصیل کیمیا و امثال آن و شناخت ظاهری امام عصر (عجّل الله فرجه) و تعیین زمان ظهور او و به حرکت درآوردن افراد به این سمت و به‌دست آوردن طیّ‌الارض و انجام افعال خارق عادت می‌پردازند، [اما] بزرگان عرفان و اهل توحید، توجّه سالک را جز به خدای متعال موجب خسران او و به هدر دادن سرمایهٔ عمر و تعویض جوهر نایاب وصل، به سنگ‌های بی‌ارزش و پست می‌شمرند.[1]

تمام افرادی که در عالم، اراده سیر و سلوک به‌سوی خدا و مبدا هستی را دارند، و در سیر و سلوک راه اخلاص و تقرّب را نمی‌پیمایند و در نیتشان پاک نیستند چه مسلمان و چه غیر مسلمان، از یهود و نصاری و مجوس و تابع بودا و کُنفُسیوس، و مسلمان هم چه شیعه و یا غیر شیعه از اصناف و انواع مذاهب حادثه در اسلام بلکه به‌جهت دواعی نفسانیّه وارد در سلوک می‌شوند. این گروه ابداً به مقصود نمی‌رسند، و در طیّ راه به کشف و کرامتی و یا تقویت نفس و تأثیر در موادّ کائنات و یا إخبار از ضمائر و بواطن و یا تحصیل کیمیا و امثالها قناعت می‌ورزند، و بالأخره دفنشان در همین مراحل مختلفه هر کدام برحسب خودش می‌باشد.[2]

معنای لقاء خدا و فنای در ذات او

راه لقاء خدا این نیست که انسان خدا را ببیند یا تصوّر کند یا صورتش را در ذهن بیاورد؛ راه لقاء خدا این است که انسان پی ببرد وجودش یکی از مظاهر خدا و معلق به ذات او، به علم او، به عزّت او و به حیات او است، و وجودش از شئون اوست، و در مقابلِ ذات او هیچ است.[3]

همه باید بدانند که مراد از لفظ وصول و لقاء و عرفان ذات احدی، یک نحو معانی‌ای نیست که مستلزم دوئیّت و بینونت باشد. مراد از معرفت و مشاهده و لقاء و امثالها، همگی اندکاک و مقام فنای مطلق است؛ به سبب آنکه خداست فقط که به خود معرفت دارد و معرفت غیر او به او مستحیل است.

افرادی که به فنای مطلق نرسیده‌اند، او را نشناخته‌اند؛ چراکه محدود، غیر محدود را نمی‌شناسد. و افرادی که به فنای مطلق رسیده‌اند، وجودی ندارند تا او را بشناسند؛ وجود، یک وجود بیش نیست، و آن وجود حق است جَلّ و عَلا. اوست که خودش را می‌شناسد. او اوّلاً خود را شناخته بود، و اینک هم خود را می‌شناسد؛ وَ الآن کَمَا کان.

نهایت سیر هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود است. یعنی فنای هر ظهوری در مُظهِر خود، و هر معلولی در علّت خود. و نهایت سیر انسان کامل که همهٔ قوا و استعدادهای خود را به فعلیّت رسانیده

---

[1] .حریم قدس، ص ۷۶.

[2] .روح مجرّد، ص ۳۴۸.

[3] .شرح دعای افتتاح، ص ۲۰۱.

است، فنای در ذات احدیت است، و فنای در ذات الله است، و فنای در هُوَ است، و فنای در ما لا اسْمَ لَهُ و لا رَسْمَ لَهُ می‌باشد.

این است غایت سیر هر موجودی، و غایت سیر متصوَّر در انسان کامل، و غایت سیر انبیاء و مرسلین و ائمه طیّبین صلواتُ الله و سلامُه علیهم اجمعین، و منظور و مراد صحیح از معرفت و نتیجه سلوک و سیر به‌سوی مقام مقدّس او جلَّ شأنُه، و سیر عملی عرفانی، و بحثهای علمی عرفاءِ بالله عَلَتْ أسْماؤُهُم؛ نه چیز دیگر.[1]

معرفت نفس طریق معرفة الله

مسلک عرفانی استاد (علامه طباطبائی)، مسلک استاد بی‌عدیلشان مرحوم آیةالحق سیّدالعارفین حاج میرزا علی آقای قاضی؛ و ایشان در روش تربیت، مسلک استادشان آقای آقا سید احمد کربلایی طهرانی؛ و ایشان نیز مسلک استاد خود مرحوم آیةالحق آخوند ملاّ حسینقلی دَرجَزینی همدانی ـ رضوان الله علیهم اجمعین ـ را داشته‌اند که همان معرفت نفس بوده است، که ملازم با معرفت ربّ بوده، و بر این اصل روایات بسیاری دلالت دارد.[2]

معرفتِ به نفس یعنی: خداوند علیّ أعلیٰ به ذاتِ انسان متّصل است و وجود انسان مندکّ و فانی در ذات پروردگار است. اگر انسان ذات خودش را به‌نحو اندکاک و فنا پیدا کند و به هستی خودش برسد که نیستی محض است، این نیستیِ محض در هستی محضِ پروردگار مندکّ شده، آن‌وقت به مقام هستی پروردگار می‌رسد و فنای در ذات پروردگار پیدا می‌کند.[3]

مرحوم آیت الله حاج سید احمد کربلائی قدّس سرّه می‌فرمایند :

«جان من به لب آمد از گفتن اینکه راه نجات و خلاص در استغراق ذکر الهی و تفکر در معرفت نفس و خودشناسی است . ذکر و فکر خود رهنمای تو خواهد شد . یا من اسمه دواء و ذکره شفاء

دواؤک فیک و لا تبصر *** و داؤک منک و لا تشعر

... *** تو خودحجاب خودی حافظ از میان برخیز».[4]

و این مسئله از زمان رسول خدا و در طیّ استمرار ولایت اهل‌بیت علیهم السّلام، در میان برخی از اصحاب خاصّ آنان چون سلمان فارسی و اویس قرنی و مقداد بن اسود و میثم تمّار و رشید هَجری و حبیب بن مظاهر اسدی و جابر بن یزید جُعفی و محمد بن مسلم و بِشر حافی و بایزید بسطامی و معروف کرخی و

---

[1] .روح مجرّد، ص ۱۹۳.

[2] .جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئلهٔ لقاء الله رجوع شود به الله شناسی، ج ۱ و ۲.

[3] .تفسیر آیه نور، ۲۱۴.

[4] .تذکرة المتقین، ص ۱۸۵، ۱۸۶؛ وص ۱۸۱

سریّ سقطی، و پس از زمان حضور و در عصر غیبت، امثال خواجه شمس‌الدّین حافظ شیرازی و شمس مغربی و شاه نعمت‌اللَه ولی و أبوسعید أبوالخیر و شیخ محمود شبستری و مولانا جلال‌الدّین محمد بلخی و شیخ عطّار نیشابوری و محیی‌الدّین عربی و ابن‌فارض مصری و آقا سید مهدی بحرالعلوم و سید علی شوشتری و جولا و آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و شیخ محمد بهاری و آقا سید احمد کربلائی و آقا سید جمال‌الدّین گلپایگانی و آقا سید علی قاضی و علامهٔ طباطبائی و آقا سید حسن مسقطی و آقا سید هاشم حدّاد و علامه سید محمّدحسین حسینی طهرانی، تا به‌حال دائر و سایر بوده است.[1]

تحریف معنای عرفان در استعمال امروزی

توجّه به معنویّت و گرایش به حقایق ماوراءِ ماده و عالم طبع گرچه به عنوان حرکتی ممدوح به‌سمت ارزش‌ها و کمالات روحی و معنوی می‌باشد، و از این نقطه‌نظر حائز اهمّیت و دقّت است؛ ولی باید توجّه داشت که همان‌طور که انسان از حیثیّت وجودی دارای مراتب مادّه و صورت و معنا و تجرد تام می‌باشد، سیر صعودی او و ارتقاء به عالم معنا نیز به همین کیفیت و سیر می‌باشد.

امروزه به هر مرتبه از مراتب روحی و نفسی انسان، عالم معنا و باطن و حقیقت گفته می‌شود. مثلاً افرادی که از حوادث و پدیده‌های آینده خبر می‌دهند ـ گرچه صحیح باشد ـ از نظر مردم و عوام به اوصاف ملکوتی و کمالات تجردی متّصف می‌گردند، و رتبهٔ آنان مافوق مراتب بشری و ممتاز از سایرین قرار داده می‌شود. و یا افرادی که به انجام امور غیر عادی دست می‌زنند، در دیدگاه مردم عوام به قدرتی مافوق بشری و مرحله‌ای عالی از عوالم وجود دست یافته‌اند؛ درحالی‌که تمام این امور و افعال خارق عادت، از دیدگاه اهل فن و توحید و صاحبان کمالات عالیه، پشیزی ارزش ندارد و بازیچه‌ای بیش نیست. زیرا نفس به‌واسطهٔ ریاضات و مراقبات ویژه‌ای می‌تواند به این‌گونه فعلیّت‌ها که در مرتبهٔ مثال متّصل خود قرار دارد دست یابد، مانند خوابی که فردی می‌بیند و حوادثی برای او منکشف می‌شود؛ و چه‌بسا وصول به این مطالب از طریق غیر صحیح و خلاف رضای الهی صورت پذیرد. و چه بسیارند افرادی که به هیچ شریعت از شرایع الهی معتقد نمی‌باشند، ولی به‌واسطهٔ إعمال برخی ریاضات و مجاهدت‌های نفسانی توانسته‌اند نفس خود را قدری قوّت بخشند، و به‌واسطهٔ تسخیر و سیطرهٔ اجمالی بر عالم مثال، مادّه را در تصرّف و انقیاد خود درآورند. اطّلاع بر برخی مغیبات و احضار اشیاء مخفیّه و حرکت به طور غیر متعارف و تصرّف در اذهان و نفوس مردم عوام و انجام امور غیر عادی، مسائلی است که هم از ملتزمین به شرایع الهی متمشّی می‌شود و هم از بت‌پرستان و گاوپرستان و سایر فِرَق ضالّه و

---

[1] .حریم قدس، ص ۷۷.

رابطین با شیاطین و اجنّه و نفوس خبیثه.[1]

بنابراین باید بسیار دقّت نمود که مقصود و منظور مکاتب مختلفهٔ دنیا در دعوت به‌سمت معنویّت و باطن انسان و عالم ماوراءِ طبیعت، چه نوع مقصد و غایتی است، و چه هدفی را در پشت این مفهوم زیبا و کلام دل‌نشین دنبال می‌کنند؟! آیا صرف دستیابی به چنین اموری فضیلتی برای انسان محسوب می‌شود؟! فضیلتی که اعتبار ارزش و جذّابیت آن فقط تا هنگام مرگ برای انسان باقی می‌ماند، و با خروج روح از بدن تمامی آنان به دست فناء و نابودی و بوتهٔ نسیان سپرده می‌شود!

نکتهٔ قابل دقّت اینجاست که نفس بشر به‌نحو عموم، به‌واسطهٔ تعلّق به عالم طبع و ابتعاد از عوالم معنا، هم‌چنان‌که لذّات و مشتهیات نفسانی را در تحصیل مادّیات و امور دنیوی اعمّ از مأکولات و مشروبات و البسه و مساکن و مراکب و ریاسات و سایر اینها می‌داند و برای وصول به آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند، همین‌طور وصول به لذّات معنوی را در دایرهٔ حواسّ صوری و برزخی و امور غیر عادی مشاهده می‌کند. من‌باب‌مثال اگر مشاهده کنند فردی ماری را با افسون به دست گیرد، همه به دور او جمع می‌شوند؛ ولیکن چنانچه فردی به مقدار ده دقیقه بخواهد حقیقتی از حقایق عالم وجود و توحید را بیان کند، چند نفر بیشتر به او توجّه نمی‌کنند و همه از دور او پراکنده می‌شوند.

این مثال کمترین و کوچک‌ترین نمونه‌ای است از امور غیر متعارف، تا چه رسد به مسائل و حوادث بالاتر و چشمگیرتر از إخبار امور خفیّه و تصرّفات در امور مادّی و طیّ‌الأرض، که تمامی این امور به حواسّ برزخی و مثالی انسان بازگشت می‌نمایند؛ و بین اینها و عوالم عرفان و توحید و کشف حجاب‌های نفسانی از زمین تا آسمان فاصله است!

و لذا مشاهده می‌شود که این دسته از افراد در میان مردم از وجاهت و ارزش خاصّی برخوردارند و اطراف آنان را از توده‌های مختلف مردم، چه عامّی و چه تحصیل کردگانشان، بیشتر از اهل توحید و معرفت دربرگرفته‌اند، و حضور صحبت آنان برای عوام از جذّابیت بیشتری برخوردار است.[2]

متأسّفانه اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانهٔ امروز بر این دسته از افراد اطلاق می‌شود، و گویا شناخت و وصول به کُنه عالم هستی فقط در این اشخاص منحصر می‌گردد؛ و اگر عارفی بخواهد اسمی و رسمی از خود به‌جای بگذارد و توجّه اشخاص را به‌سوی حقیقت وجود معطوف نماید، چاره‌ای جز بروز و ظهور پاره‌ای از این امور ندارد.

---

[1] .جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئله فوق رجوع شود به روح مجرّد، ص ۶۲۵.

[2] .حریم قدس، ص ۳۷.

اختلاف مراتب اولیای الهی

مرحوم والد ما، عارف کامل و سالک واصل، علامهٔ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ از جمله معدودترین عرفائی بود که ظهور و بروز این‌گونه از خوارق عادات در ایشان به ندرت دیده شده است، و تمام سعی و همّت او در طول حیات توجّه و توجیه شاگردان و عموم افراد به سمت معرفت حق و وصول به اسرار عالم توحید و تجرد و ولایت بود؛ ولیکن مع ذلک کلّه، هنوز اشخاصی که امروزه در صدد تعریف و تمجید از شخصیّت استثنائی این بزرگ‌مرد برمی‌آیند، به دنبال بازگو کردن امور غیر عادی او در زمان حیات هستند، و گویا بدون صدور این حوادث از ایشان، مقام و منزلتی برای ایشان چندان باقی نمی‌ماند!

و این فرهنگ غلط پیوسته از دیر زمان تا کنون در بین جوامع مختلف علمی و عرفی وجود داشته و دارد. بلی در بعضی موارد بنا به مصالح و مقتضیاتی، خود عارف الهی صلاح را در ابراز پاره‌ای از این امور مشاهده می‌کند؛ چنانچه معجزهٔ انبیاء الهی بر این محور و مقصد استوار بوده است، اما نه‌اینکه مقصد و غایت رسالت پیامبران و حجج الهی رسیدن به این نقطه و هدف بوده باشد.

از اینجاست که میزان تکامل و فعلیّت مراتب وجودی عرفای الهی به مقدار ظهور و صدور خوارق عادات بستگی خواهد داشت.

مرحوم علامهٔ طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ بارها می‌فرمودند:

هر فرد که ظهور این امور از او بیشتر باشد، حظّ و نصیب او از معرفت و ادراک عوالم توحید کمتر است؛ و هر کسی که سعهٔ وجودی او بیشتر و میزان تحقّق مراتب اسماء و صفات الهی در وجود او افزون‌تر باشد، بروزات و ظهور این امور از او کمتر خواهد بود! زیرا مقصد اهل معرفت و توحید، عرفان حضرت حق است، و این مهم با این امور حاصل نخواهد شد.

و لذا برای حرکت دادن مردم به‌سوی این هدف عالی، کمتر از این امور برای آنان آشکار می‌نمایند تا ذهن و نفس آنان به این مسائل خو نگیرد و در دام حواسّ باطنی و صور برزخی گرفتار نگردند.

و اما آنان که از معرفت حق و ادراک توحید پروردگار عاجز و ناتوان مانده‌اند و دست خود را از وصول بدان ذروهٔ عُلیا کوتاه و پای خود را لنگ می‌یابند، برای توجّه عوام به سمت خود چاره‌ای جز ابراز این‌گونه امور از خود نخواهند داشت. و این است فرق بین مکتب عرفان و سایر مکاتب، گرچه سمت و سوی آنان عوالم ماوراءِ ماده و طبع بوده باشد.[1]

منابع:

---

[1] .حریم قدس، ص ۳۹.

۱.رساله لب اللباب، آئین رستگاری، روح مجرد، مهر تابناک، تفسیر آیه نور، حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی. قدس سره

۲.تعالیم اسلام، حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین طباطبایی. قدس سره.

۳.حریم قدس، اسرار ملکوت، حضرت آیت الله حاج سید محسن حسینی طهرانی. قدس سره.

۴.تذکرة المتقین، حضرت آیت الله حاج شیخ محمد بهاری. قدس سره.

کلمات کلیدی: عرفان حق، عرفان باطل، لقاء الله، فناء، معرفت نفس، ولیّ.